

داستان تیمور قاآن بن جیم گیم بن قوبیلای قاآن
ابن تولوی خان بن چینگیز خان
و آن داستان بر سه قسم است

sharh : Page 120, 121
قسم اول

- ۵ در تقریر نسب بزرگوار او و شرح و تفصیل خواتین و شعب
فرزندان او که تا غایت وقت منشعب گشته اند و صورت مبارك او
و خاتونش و جدول شعب فرزندان.

قسم دوم

- در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان و
۱۰ امرا در حال جلوس او (بر سریر قساآنی و بعضی حکایات که از
ابتدای عهد [همایون] او باز که مؤید باد تا غایت وقت حادث
شده، و بعضی جنگها و فتحهای او که معلوم شده.

قسم سوم

- در سیر و اخلاق پسندیده او و مثلها و بیلگها و حکمهای نیکو
۱۵ که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در آن ملك واقع
گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست و متفرق و نامرتب
هرکس و هر کتاب معلوم می شود.

قسم اول از داستان تیمور قآن

پسرزاده قوبیلای قآن در تقریر نسب او و شرح و تفصیل
خواتین و شعب فرزندان او که تا غایت [وقت هستند و]
منشعب شده اند و صورت مبارک او و جدول شعب فرزندان او

۵ تیمور قآن که او را اولجایتو قآن نیز می گویند و بسیار سال
سایه عدل و انصاف او بر [سر] کافه خلایق پاینده باد پسر
جیم گیم بن قوبیلای قآن بن تولوی خان بن چینگگیز خان است از
خاتون بزرگین او کوجچین خاتون در وجود آمده، در [هوکار] پیل
[که سال گاو باشد] موافق سنه [ثلاث و ستن و ستمائه] او را
۱۰ خواتین و قومایان بسیار هستند لیکن بواسطه بعد مسافت و انسداد
راهها تا غایت وقت اسامی ایشان معلوم نگشته. خاتون بزرگترین
را بولوغان خاتون می گویند از استخوان [بایاوت] و از او یک پسر
دارد تاشی طایشی نام، و پسری دیگر دارد مقابلین نام، [از خاتونی
دیه ۲. و جدول شعب فرزندان و نبیرگان او بر این نمط است که
۱۵ اثبات می آید. /

قسم دوم از داستان تیمورقآن

در مقدمه جلوس او و صورت تخت و خواتین و شهزادگان
و امرا در حال جلوس او بر سریر قاآنی و بعضی حکایات
و حوادث که از ابتدای عهد همایون او باز که مؤبد و
مغلل باد تا غایت وقت واقع شده و فتحها و جنگهای او
آنچه معلوم گشته است ۵

مقدمه جلوس مبارک او

چون قوبیلای قاآن در مورین پیل که سال اسب است موافق سنه
ثلاث و تسعین و ستمائه درگذشت، خاتون بزرگ پسر او جیم گیم
که مادر تیمورقآن بود همان زمان به اتفاق امرای بزرگ بایان را ۱۰
بر عقب تیمورقآن روانه گردانیدند تا او را از حالت قاآن اعلام
داده باز آورد تا بر تخت پادشاهی نشیند. و تا مدت یکسال که
تیمورقآن آنجا رسید، گوکچین خاتون مهمات و مصالح ملک را
می ساخت.

چون او به مبارکی برسد قورپلتای بزرگ شد و از عمان او ۱۵
گوکچو و طوغان و برادرانش کملا و پیسون تیمور و ابن عم او
آنده اوغول پسر منگقلا و پسران آغروچی تیموربوقا و ایچیل
بوقا و امرای بزرگ چون بایان چینگسانگک و اوچاچار نویان و
توقتا و اولوگک و اولجای چینگسانگک و آلتون چینگسانگک و
داشمن آقا و جیرقلان و نالقو و آلبای / از تنگقوت؛ و باورقه [از] ۲۰
اوروغ ایشپگه و قوتوقو چینگسانگک از قوم تاتار و آرقسون ترخان

چینگسانگ از اُزوغ بادای؛ و خواتین [چون] نمبوی خاتون و دخترش بکچین خاتون و منزپتای و کُوکچین خاتون و بُولوغان خاتون و دیگر شهزادگان و امرا و خواتین که بر شمرْدَن جمله تعذری و اطنابی دارد تمامت حاضر شدند.

و میان تیمور قآن و برادرش کَمَلَا که به سال از او مهتر بود بواسطه تخت و پادشاهی منازعت و مقالتی ظاهر شد. کُوکچین خاتون که بغایت عاقله بود و کافیه با ایشان گفت که سچن قآن یعنی قوبیلای قآن فرموده است که هر که بیلگ چینگگیز خان نیکوتر داند او بر تخت نشیند. این زمان شما هر یک بیلگ او بگوئید تا بزرگان که حاضراند ببینند که کدام بهتر می داند.

تیمور قآن چون بغایت فصیح و مقرر است بیلگهای نیکو به آیالغو پاکیزه تقریر می کند؛ و کَمَلَا چون پاره لکنتی دارد و در آن باب او را نصابی کامل نه، در مباحثه از وی فروماند. همگنان باتفاق آواز برآوردند که تیمور قآن بهتر می داند و نیکوتر تقریر می کند، سزاوار تاج و تخت او است؛ و در شهر کیمین فو در [شهر] ... ییل [موافق] سنه [آرْبَع وَ تِسْعین وَ سِتْمائِه] او را به مبارکی و طالع سعد بر تخت قآنی نشانند و عادات و رسمی که در این باب معهود است به تقدیم رسانیدند.

حکایت ترتیب مصالح مملکت فرمودن قان و فرستادن شهزادگان و امرا به اطراف /

چون از کار طوئی و عشرت فارغ شدند و آنچه رسوم تهنیت است به اقامت رسانیدند. قان روی رای مبارک را به ترتیب کار لشکر و مملکت آورد و شهزادگان و امرا را جهت ولایات و اطراف ۵ معین گردانید و وزرا و اصحاب دواوین را تعیین فرمود؛ و برادر مهتر خویش کمالاً را از اموال موروث پدری نصیبی کامل بداد و به جانب قراقوروم که حدود یورتها و اوردوهای چینگگیزخان است [فرستاد]؛ و لشکرهاى آن حدود در حکم او کرد و ولایات قراقوروم و چیناس و شیبائوچی و اونن و کلوران و کم کیمچیوت و سلینگه و ۱۰ قایالیق تا حدود قیزقیز و غروق بزرگ چینگگیزخان که آن را بوزقان قالدون می خوانند تمامت او می داند؛ و اوردوهای بزرگ چینگگیزخان برقرار آنجا اند و او محافظت می نماید؛ چهار اوردوی بزرگ و پنج دیگر که تمامت نه باشد آنجا می باشند؛ و هرکس را آن جایگه راه نبود چه نزدیک غروق است و صورتهای ایشان ۱۵ ساخته، همواره بخورات و غوالی می سوزانند.

و کمالاً نیز آنجا جهت خود بتخانه ای ساخته است، و شهزاده آنده را با سر لشکر [و اولوس] خویش فرستاد به ولایت تنگقوت و شهزاده کوكچو و گورگوز را که داماد قان است به سرحد قایدو و دوا فرستاد، و طوغان را با لشکری بهم نامزد منزی فرمود تا ۲۰ محافظت آن دیار می کند؛ و امیر اجیقی را با لشکرش به سرحد قراخوجه فرستاد؛ و راه صاحب دیوانی برقرار بر بایان فنجان مقرر داشت؛ و چون لقب سید اجل پیش تازیکان خود اعتباری تمام داشت و مغول نیز دیده بودند که وزیر بزرگ را به آن لقب

می خوانند، نزد ایشان آن لقب معتبرترین القاب و اسامی است؛ بدان سبب که بایان فَنجَانْگَ را از راه اعتبار و تمکین سید اجل خواندند؛ و این زمان وزیر بغایت بزرگ و ممکن است؛ و به اتفاق اُولجائی ترخان و تَکَه فَنجَانْگَ و طُلوینَه و عبدالله فَنجَان و امیر ۵ خواجه سَمی و قطب الدین سَمَجِنْگَ و مسعود لَنجُون کارهای [بزرگ] دیوانی می سازند و به تدبیر امورِ ممالك اتفاق می کنند؛ والسلام.

حکایت شهزاده آنندَه پسر مَنگَقَلان بن قُوبیلای قآن
که در ولایت تَنگَقُوت پادشاه است و مسلمان شده و ذکر
بعضی احوال آن ولایت و شرح حال مملکت او

۱۰

شهزاده آنندَه پسر مَنگَقَلان است که مَنگَقَلان پسر سوم قُوبیلای قآن بود [برادر مهتر نُوْمُغان که او را شهزادگان که در چَرِپْک دفع قایدو مصاحب او بودند مخالفت کرده بگرفتند و پیش اوروغ جُوچی فرستادند؛ و چون تودامونگکه پادشاه آن اولوس شد او را تمهید عذر کرده با پیش قُوبیلای قآن فرستاد و هم بدان نزدیکی ۱۵ درگذشت]. بعد از وفات قُوبیلای قآن.

تیمور قآن لشکری که قُوبیلای قآن به مَنگَقَلان داده بود و ولایت تَنگَقُوت که به وی تعلق می داشت برقرار به آنندَه ارزانی داشت. و تَنگَقُوت مملکتی بزرگ با طول و عرض است و به زبان ۲۰ ختایی آن را خواشی گویند یعنی رودخانه بزرگ مغرب؛ و جهت آنکه آن ولایت بر جانب غربی ختای افتاده پیش ایشان به این اسم موسوم شده. و شهرهای بزرگ آنجا که تختگاه پادشاهان ایشان می باشد بدین تفصیل است: کِپَنجَانْفُو، قَمْجِیُو، اِرْقَی، خَلْجَان،

أَقْبَالِیغ؛ و در آن ملک بیست و چهار پاره شهر بزرگ است و اکثر اهل آنجا مسلمان اند و [لکن] برزیگران و دهاقین ایشان بت پرستانند و اشکال ایشان به ختاییان مانده؛ و پیش از این مال به پادشاهان ختای می دادند؛ و شهرهای ایشان را نامهای ختایی نهاده اند و آیین و رسوم و یاساق و یوسون ایشان بهم مانده ۵ [است].

و پدر آنندَه مَنگَقَلان را چون فرزند کمتر می زیست، آنندَه به مسلمانی ترکستانی مهتر حسن آقَتاچی نام سپرد تا بپرورد. و زن آن مرد زلیخا نام او را شیر بداد و بدان سبب مسلمانی در دل او راسخ و مستحکم / شده و قرآن آموخته و خط تازیکی بغایت نیکو ۱۰ می نویسد، و همواره روزگار او به طاعات و عبادات مصروف می گرداند، و قرب صد و پنجاه هزار لشکر مغول که به وی تعلق می دارد اکثر را مسلمان گردانید.

و سَرَتاق نام از امرای [او که] منکر اسلام بود به بندگی قان رفت و شکایت کرد که آنندَه همواره در مسجد می باشد و به نماز و ۱۵ [روزه و] قرآن خواندن مشغول؛ و بیشتر مغول بیگان را سنت کرد و اکثر لشکر را در اسلام آورد. قان از آن حکایت بغایت برنجید و جَبَرَقَلَنگ و جَبَرَتَقو را که برادران اند و مقدم قوشچیان بفرستاد تا او را از طاعت و عبادت منع کنند؛ و مسلمانان را از پیش او بازدارند و بر سَجْدَه بت و بُخور سوزانیدن در بتخانه تهییج ۲۰ کنند. آنندَه انکار کرد و نشنید و گفت: [بت] مصنوع آدمی است چگونه سجده او کنم؟! آفتاب که آفریده خدای بزرگ است و جان عالم جسمانی و سبب حیات و نمای حیوان و نبات هم روا ندارم او را سجده کردن، پس چگونه صورتی مجسم که آدمی ساخته سجده کنم؟! [من] سجده کسی را کنم که مرا و قان را آفریده. ۲۵

قآن از آن [سخن عظیم] در خشم شد و فرمود تا او را محبوس کردند؛ و او همچنان بر اسلام و ایمان مُصر و ثابت بود و می گفت پدران ما همه موحد بودند و خدای را به یگانگی می دانستند [و می پرستیدند]، لاجرم به برکت آن اعتقاد نیکو خدای قدیم همه روی زمین را به ایشان ارزانی داشت و ایشان را پادشاه و سرور آدمیان گردانید تا سربلند و گردن افراز شدند و هرگز بت را سجده نمی کردند. قآن او را حاضر گردانید و پرسید که اگر خوابی دیده ای یا الهامی روی نموده یا کسی ترا به مسلمانی رهنمایی کرده بگو تا مرا نیز رهنمایی کند. آنّده گفت: خدای بزرگ مرا رهنمایی کرده است به معرفت خود. قآن گفت: ترا آن راه دیو نمود. جواب داد که اگر مرا دیو راه نمود، غازیان را که آقای من است که راه نمایی کرد؟! قآن خاموش گشت و فکری می کرد.

گوکچین خاتون به طریق نصیحت با وی گفت که دو سه سال است تا بر تخت نشسته ای و ملک هنوز قرار نگرفته، و آنّده لشکر بسیار دارد و تمامت آن لشکرها و اهل ولایت تنگقوت مسلمان اند و منکر این حال، و به ولایت یاغی نزدیک، مبادا [که] دل دگرگون کند؛ الزام او را مصلحت نیست، خود داند با مذهب و ملت خویش. قآن دانست که آن نصیحت از روی اشفاق است، او را بیرون آورد و دلداری کرد و استمالت و تشریف داد، با سرلشکر و مملکت تنگقوت فرستاد و هرچند آنّده از کودکی باز مسلمانی در خاطر داشت و می ورزید، لیکن غلو و مبالغه در آن باب وقتی کرد که شنید که پادشاه اسلام غازان خلد ملکه مسلمان و موحد و پاک دین بیقین شده و در ایران زمین تمامت مغولان را مسلمان گردانیده و بتها را شکسته و بتخانه ها خراب کرده، او نیز به تقلید او در تقویت دین اسلام کوشید. و از حال آنّده و لشکر او قیاس می توان کرد

که عماقرب در آن ولایتها کار مسلمانی به کمال برسد و به حکم [قرآن]: **يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا**، گروه گروه درآیند و مسلمان شوند و مؤمن و موحد و پاک‌دین گردند.

و پسران و پسرزادگان مهتر حسن مذکور هندو و دولت‌شاه و حمید و جمال آقا و محمد آقاجی تمامت معتبر و معظم‌اند و بعضی ۵ از ایشان پیش مادر تیمور قآن مقرب، و در تقویت دین اسلام می‌کوشند. و بعد از این حال در آن چند سال آنند به اسم قورپلتای به خدمت قآن رفت و او را عزیز و موقر داشت، و او مسلمانی را اظهار تمام کرد. و چون قآن اسلام پادشاه اسلام غازان خان خلد ملکه شنید پسندیده داشت و گفته آنند در مسلمانی پیرو غازان ۱۰ گشته است، او نیز چنانچه خاطرش خواهد مسلمانی کند، چه اندیشه کردم مسلمانی راهی و دینی نیکو است. بدان سبب آنند در مسلمانی زیادت کوشید [و مبالغت تمام کرد] و دیگر باره با سر ملك تنگقوت و لشکر آمد و آن را بکلی او می‌داند؛ و هر چند نواب و بیتکچیان قآن بر سر تمغاها آنجا می‌باشند، لیکن اکثر مال [آنجا] ۱۵ در وجه لشکر او صرف می‌شود و زیادت چیزی به دیوان نمی‌رسد. و این زمان سرتاق نیز [که] منکر اسلام بود و ایفاق آنند مسلمان شده، و از امرای بزرگ او یکی او است و یکی دیگر منگلی نام / که او نیز مسلمان است.

/434

و آنند این زمان همانا سی ساله باشد، تمام گندم‌گون است و ۲۰ ریشی سیاه دارد و بالایی کشیده و تمام گوشت؛ و او را پسری است اوروگک تیمور نام، و در اولوس خویش بر تخت پادشاهی مستقر و متمکن، و در اوردوهای او مساجد زده و همواره به قرآن خواندن و عبادت مشغول [است]. بعد از جلوس مبارک تیمور قآن به مدت چهار سال دوا پسر براق با لشکری بهم به قصد ۲۵

پادشاهزادگان و امرای مذکور که سرحد ممالک [تیمور] قآن می‌دانند روانه شد؛ و چنانکه عادت لشکر باشد در هر شبیه‌ای قراولی نشسته و از شبیه‌آجیقی و چوبائی که در منتهی حد غربی اند تا شبیه‌موقلی که به جانب مشرق است یامها بسته و پیکان نشسته، و در آن وقت به یکدیگر خبر فرستادند که سیاهی لشکر می‌نماید. ۵ و اتفاقاً شهزادگان کُوکچو و جُونگقور و ننگیادائی جمع شده بودند و طوئی کرده، به عشرت و شراب مشغول، شبهنگام خبر رسید و ایشان مست و بی‌هوش افتاده [بودند] و برنخواستند نشست. کُورگور کُورگان داماد تیمور قآن با لشکر خویش برنشست و ۱۰ علی‌الفور یاغی برسید. و چون ایشان اهمال نموده بودند و بعضی لشکرهای دست راست و چپ بی‌خبر و راه دور، بهم نپیوستند، و دُوا [پسر براق] با لشکر خویش بر کُورگور افتاد، و با او زیادت از شش‌هزار مرد نبود، طاقت مقاومت با دُوا نداشت، منهزم شد و روی به‌کوهی نهاد. یاغی بر عقب او برفت، او را ۱۵ بگرفتند و خواستند که بکشند. گفت من کُورگوزام داماد قآن و امیر لشکر.

دُوا فرمود تا او را نکشند [و نگاه دارند]. و منهزمان لشکر با پیش قآن رفتند، و کُوکچو عم قآن چون به‌جهت اهمال به‌لشکر نرسیده، [ترسیده] در گوشه‌ای محترز و متوقف می‌بود. چند نوبت ۲۰ او را طلب داشتند و نمی‌آمد. آخر الامر قآن شهزاده آجیقی را فرستاد تا او را استمالت داده بیاورد. و چون لشکر گریخته به بندگی قآن رسیدند، از آن امرای گریخته، جُونگقور و ننگیادائی را گرفته و بند کرده، و فرمود که چگونه تهاون نموده‌اید [و تعلل جایز داشته‌اید]؟! و چون لشکر گریخته و دُوا با لشکر خود در آن ۲۵ حدود بود، هم در آن حال شهزادگان یوبوقور و اولوس بوقا و امیر

- دُورْدَقَه که در چاغ قُوبیلای قَاآن گریخته پیش قایدو رفته بودند و قایدو ایشان را پیش دُوا فرستاده، در آن وقت کِنْگَاچ کرده از دُوا برگردیدند و با دوازده [هزار لشکر] به جانب تیمور قَاآن آمدند. و چون قَاآن شنید که ایشان می‌رسند اعتماد نکرد. چه دُورْدَقَه يك نوبت در چاغ قُوبیلای قَاآن باز آمده بود و شهزادگان ۵ مذکور را با خود برده، بدان سبب چیرتقو و مبارکشاه دامغانی و ساتوق را با اچیقی بهم برابر فرستاد تا ایشان را بیارند.
- یوبوقور و دُورْدَقَه هردو رسیدند و اولوش بوقا را با خانه‌ها بهم در حدود قراقوروم بگذاشتند تا آهسته بر عقب می‌آمد. قراقوروم را غارت کرده بازار و انبارها را به تاراج داد. چون به ۱۰ بندگی قَاآن رسیدند او را در گناه آورد که بر سر مرقد چینگگیز خان چنین حرکتی کرده‌ای، و او را مقید و محبوس گردانید. او عذر آورد که گریخته آنجا رسیدم و لشکر دُوا بر عقب می‌آمد، با ما آمیخته شدند و غارت کردند. عذر مسموع نیفتاد. طایکی‌خاتون آسوتاه و پسر او خیشنگ که قَاآن با ایشان بغایت به عنایت بود، ۱۵ اولوش بوقا [را] برادر آسوتای شفاعت کردند و اولوش بوقا را خلاص دادند، لیکن بر وی اعتماد نکرد و به هیچ جنگی نفرستاد و فرمود که ملازم تخت باشد. و یوبوقور را بنواخت و فرمود که او را گناهی نیست؛ و با امیر دُورْدَقَه در خشم بود و فرمود که او را به یاسا رسانیدند، چه [او] دو نوبت گریخته است. ۲۰
- او بگریست و گفت از قُوبیلای قَاآن بترسیدم و بگریختم، و مادام که آنجا بودم هرگز به جنگ نرفتم و قصد لشکر قَاآن نکردم. و چون تیمور قَاآن شد، این زمان که فرصت یافتم با این شهزادگان کِنْگَاچ کرده آمدم و لشکری زیادت از آنچه برده بودم آوردم به نیت آنکه کوچ دهم؛ اگر مرا سیورغامپشی فرماید تا ۲۵

همین لشکری که آورده‌ام و دیگر لشکر که فرماید برگیرم و از عقب دُوا بروم و مجازات آنچه رفته به تقدیم رسانم، و ممکن که کُورگُوز را باز توانم ستد. امرا آن سخن را عرضه داشتند و شفاعت کردند. قآن / نیز از سر گناه او درگذشت و فرمود که برود؛ و 435/ ۵
 با لشکری مرتب او را روانه گردانید و فرمود که یوبوقور نرود، و او نیز شفاعت کرد و گفت که ما جهت کُوج دادن آمده‌ایم تمامت متعلقان ما اینجا باشند و ما برویم، چه بر احوال [آن] ملک و لشکر واقفیم، باشد که به دولت قآن [مکافات] آن قضیه به جای آوریم. یوبوقور را نیز تشریف داد و دلداری کرد و باتفاق روانه شدند. ۱۰

و دُوا باستظهار [آنکه] يك لشکر را زده، از سر فراغت آهسته آهسته می‌رفت به اندیشه آنکه به اوردوهای خود رود، و لشکر را به شیب‌ها و سرحد‌های آنده و آجیقی و چوکائی که به حدود قراخوج‌اند بفرستد، بر ایشان هجوم کرده برماند و ۱۵
 بگریزند. در این حال که لشکر از هم جدا می‌شدند بر کنار آبی بزرگ که از آن خواستند گذشت. یوبوقور و اولوس بوقا و دوردقه ناگاه درآمدند و دُوا و لشکرش را بزدند و بسیاری را بکشتند و بسیاری را غرقه گردانیدند، و هرچند سعی نمودند کُورگُوز را به دست نتوانستند آورد، لیکن داماد دُوا... نام را بگرفتند و مظفر ۲۰
 و منصور مراجعت نمودند. قآن ایشان را بنواخت و سیورغامپشی فرمود. بعد از آن امرا اندیشه کردند که داماد او را رها کنند تا باشد که او نیز داماد قآن را بازفرستد. و در آن چند روز از نزد دُوا ایلچیان آمدند و پیغام آوردند که ما کاری کردیم و مکافات یافتیم؛ اکنون کُورگُوز پیش ماست و داماد ما پیش شما و کُورگُوز ۲۵
 نیز نوکری به ایشان فرستاد و پیغام داد که به سلامت لیکن نوکر

ندارم و بی برگ و نوا، دو سه نُوکُر و چیزی جهت من بفرستید.
چهار امیر از آن او با مال و نعمتی فراوان روان گردانیدند با
داماد دُوا بهم، تا آنجا رسیدن ایشان کُوزگُوز را کشته بودند و
بهانه آوردند که ما او را پیش قایدو فرستادیم و او در راه وفات
یافت. والسلام.

۵

حکایت مصاف دادن لشکر قان با لشکر قایدو

و دُوا دو نوبت و زخم رسیدن به قایدو و هلاک او بدان
و بعد از آن [بایان] پسر قونجی که از اوروغ آورده بود و
این زمان پادشاه اولوس است و از جمله عمزادگان او کُویْلُک یاغی
شده و التجا به قایدو و دُوا کرده و چند نوبت میان ایشان جنگ ۱۰
افتاد چنانکه در داستان جوچی خان شرح داده شد. ایلچی به خدمت
قان فرستاد که لشکر شما از آنجا بیکبار برنشینند و از طرف
شرق شاه بدخشان که همواره از ایشان در زحمت است، و از طرف
غرب لشکر پادشاه اسلام خلد ملکه هرآینه مدد کنند و از جوانب
دُوا و قایدو را در میان گیریم و بیکبارگی تدارک این کار کنیم. ۱۵
چون آن کینگاچ در خلوت می کردند، کُکچین خاتون مادر قان
گفت: در ممالك ختای و ننگیاش اولوس ما بسیار است و ولایت
قایدو و دُوا [دور]، اگر [تو] برنشینی مدت یک دو سال باید تا
آن کار به یکسو شود، مبادا که در میانه خللی ظاهر گردد که تدارک
آن به روزگار دراز نتوان کرد. حالی صبر باید کرد و جواب بر آن ۲۰
جمله فرستاد که ما بر این سخن ایم، منتظر اعلام می باشید. از آن
جهت توقی نمودند.

بعد از آن به دو سه سال در شهر سنه...، لشکر [قان] بدان

عزیمت متوجه قایدو و دُوا شدند و به طرفی که به قایدو نزدیک بود روانه گشتند [و بهم رسیده] جنگی سخت کرده، قایدو را زخم زدند و لشکر او را به هزیمت کردند. چون دُوا دورتر بود، بعد از چند روز برسید و دیگر باره مصاف دادند و جنگی سخت کردند و دُوا را نیز زخم زدند، و قایدو به آن زخم که خورده بود ۵
نماند؛ والسلام.

حکایت خیانت امرا و وزرای قآن

در باب جواهر و مرصعات که از بازرگانان خریده بودند

436/

و شفاعت کردن تَنْبَه بَخْشی / و خلاصی دادن ایشان را

تَنْبَه بَخْشی [تبتی] که در داستان قُوبِلای قآن شرح احوال او ۱۰
داده شد پیش تیمور قآن نیز بغایت معتبر است و از جمله حکایات اعتبار او یکی آنکه وقتی بازرگانان جواهر و مرصعات بسیار آورده بودند و به قآن می فروختند، امرا و وزرا و دلان حاضر شدند و به مبلغ شصت تومن بالش قیمت کردند و بها از خزانه ۱۵
بستند؛ و تجار قرب پانزده تومن از آن جمله بر امرا و وزرا خرج کردند؛ و امیری بود که او را مُقْبِل فَنجَان می گفتند. پیش از آن دیگر امرا عرضه داشته او را معزول گردانیده بودند، و قآن او را به راه تُوْتَاوُلِی که به زبان ختایی لِنْگْ قِش گویند نصب گردانیده بود؛ و دو دلال بودند که دلان دیگر ایشان را به کاری ۲۰
نمی گذاشتند. آن دو دلال با آن امیر گفتند که آن مرصعات زیادت از سی تومن نیرزد.

مُقْبِل آن سخن را عرضه داشت. فرمان شد تا نوبت دیگر قیمت کنند. شهاب الدین قُنْدُزِی را که چینگسانگ شهر خینگسای بود و

معزول گشته حاضر گردانیدند و به سی تومن قیمت کرد. قآن فرمود تا بازرگانان و دلان را بگرفتند. ایشان معترف شدند که هر امیری را چند داده اند. بدان سبب امرا و وزرا را نیز بگرفتند، و دوازده نفر بودند. داشمن چینگسانگک و طوینه و ساربان و پیغمپش و تکه فنجان و عیسی فنجان کلمچی و باینچار برادر بایان ۵ فنجان و شمس الدین قندزی و چهار فنجان دیگر تمامت را در دیوان خانه در شینگک [در] زندان کردند و حکم شد که تمامت را بکشند.

خاتونان و متعلقان ایشان به شفاعت پیش گوچین خاتون رفتند، و او سعی نمود تا ایشان را خلاص دهد، میسر نشد. بعد از ۱۰ آن به تنبه بخشی التجا نمودند و اتفاقاً در آن چند روز ستاره دوزوابه برآمده بود. بدان سبب تنبه بخشی پیش [تیمور] قآن فرستاد. جهت یالبارمیشی دوزوابه تیمور قآن آنجا رفت. بخشی گفت که چهل زندانی را خلاص می باید کرد، و بعد از آن گفت صد زندانی دیگر را می باید بخشید؛ و بدان سبب ایشان رهایی ۱۵ یافتند. بعد از آن عرضه داشت تا شاه یرلیغ به ممالک روانه گردانید.

قآن هفت روز در بتخانه یالبارمیشی کرد، آنگاه بیرون آمد و آن جماعت را با سر اشغال و اعمال خویش فرستاد؛ و اتباع و اشیاع ایشان جمله شادمان گشتند، لیکن سی تومن [بالش] بهای ۲۰ مرصعات که زیادت داده بودند بازستند، والسلام.

قسم سیوم

در سیر و اخلاق پسندیده او و مثلها و بیلگه‌ها و حکمهای
 نیکو که گفته و فرموده و بعضی حکایات و حوادث که در
 آن ملک واقع گشته از آنچه در دو قسم سابق داخل نیست
 و متفرق و نامرتب از هر کتاب و هر کس معلوم شده. /